

یک دیوار، ۸۵ عکس و رفاقی که از گروه جاماند



ماجرای دختر غریبه‌ای که سر مزار شهید می‌گریست



■ موضوع: نخستین شهید تفحص
■ شرح: تلاش برای پیوستن به گردان تفحص

وقتی صدای گریه به دنیا آمدن کودکی در زمستان پربرف سال ۱۳۵۳ خوشحالی را به خانواده پرجمعیت حیدری هدیه کرد، هیچ‌یک از اعضای

خانواده فکر نمی‌کرد که رضا یکی از

اعضای گروه تفحص و با جست‌وجوگران پیکر دلاورمردان این سرزمین همراه شود. علیرضا در محله تیردوقلو قد کشید و دبیرستان را تا هشتم خواند و دیگر ادامه نداد تا بتواند کمک خرج پدرش باشد. او در یک کابینت‌سازی همان حوالی محل سکونتشان مشغول کار شد. مادر شهید می‌گوید: «رضا پسر مهربان و بااخلاق بود. هر چه حقوق می‌گرفت به من می‌داد و خودش از من پول می‌گرفت. رضا مداح بود. هیئت می‌رفت و صدای دلنشینی داشت. نمازش هیچ‌گاه قضا نشد. هر وقت روزه می‌گرفت یک وعده غذا می‌خورد، از سر کار که به خانه می‌آمد از فرط خستگی می‌خوابید و بیدار که می‌شد می‌رفت هیئت. ۱۷ ساله که شد گفت می‌خواهد به سربازی برود. مخالفت کردم و گفتم بزرگ‌تر که شدی برو. ۱۸ ساله که شد رفت سربازی. احمد میرطاهری، از فرماندهان لشکر

۲۷ محمد رسول‌الله(ص) می‌گوید: «علیرضا حیدری سرباز لجستیک دوکوهه بود و هر بار که از دوکوهه به فکه می‌رفت به اعضای گردان تفحص التماس می‌کرد که او را به گردان تفحص انتقال دهند؛ بالاخره موفق شد موافقت فرمانده لجستیک را بگیرد.» پوران تاجیک‌از رمضان سال ۷۱ می‌گوید که رضا منطقه زنگ زده بود: «پای تلفن به پدرش گفت: از من راضی هستی؟ پدرش گفت: این چه سؤالی است؟ رضا گفته بود: من تقای زده‌ام که اگر پدر و مادر من راضی باشند شهید می‌شوم. پدرش گفت که از او راضی است و همان شد تماس آخر. عید فطر سال ۷۱ بود و دلشوره و نگرانی عجیبی داشتم. ۲ رکعت نماز خواندم اما دلشوره امانم را بریده بود. ظهر بود که همسر بر گشت و گفت: چادر سیاهت را بپوش که رضایت شهید شده.» بنا به اظهار میرطاهری، علیرضا حیدری حین تفحص شهدای عملیات والفجر یک در ۹ فروردین ۱۳۷۱ در شمال منطقه فکه ارتفاع ۱۴۲ بر اثر انفجار مین به‌عنوان نخستین شهید تفحص به درجه شهادت نایل شد. مادر می‌گوید: «بار آخر که خدا حافظی کرد، گفت: بر گشتم از دواج می‌کنم. دختری نشان کرده‌ام که اگر شما تأیید کنید اقدام می‌کنم. بعد از شهادتش یک روز رفتم سر مزارش. دختری را دیدم که حق‌هق، مثل ابر بپاری گریه می‌کرد. نزدیک شدم و پرسیدم که چه نسبتی با شهید دارد. گفت: از آشنایان هستم. او را شناختم. فهمیدم همان دختری است که پسر انتخاب کرده بود. دیگر هیچ وقت آن دختر را ندیدم.»

گرفته و بعد از مراسم تشییع روی دیوار نصب می‌شد. بنابراین، عکس‌ها ترتیب تاریخی نیز دارد. فرمانده پایگاه بسیج مسجد حضرت ابوالفضل(ع) می‌گوید: «بعد از اتمام جنگ تحمیلی قرار شد این نقاشی‌ها برای ماندگار شدن روی بوم کشیده شود و ظرفیت دیوار نیز افزایش پیدا کند تا این خیابان همواره رنگ و بوی شهدایش را داشته باشد و به نمادی فرهنگی-مذهبی برای محله بدل شود. گاهی حتی به‌دلیل هزینه‌های بالا دلگیر و ناامید از ادامه کار می‌شده، اما به‌خاطر هم‌زمان شهیدش این مسیر را ادامه داد تا مبادا رشادت و دلاوری‌های آنها فراموش شود و آیندگان از تماشای چهره قهرمانان‌شان بی‌بهره باشند. در میان این شهدا، پیکر شهید عباس کهن هنوز بازنگشته و تصویر او در انتظار روزی است که پیکرش به خانه و آغوش خانواده باز گردد.

غلامعلی فخفوری، فرمانده پایگاه بسیج مسجد حضرت ابوالفضل(ع) به همراه مرحوم غلامرضا بهاء‌الدینی، پدر شهید مرتضی بهاء‌الدینی تصمیم می‌گیرند یاد و خاطره شهدای محله را با اقدامی درخور گرامی‌بدارند. قرار می‌شود تصاویر شهدا را از خانواده‌ها بگیرند و نقاشی این تصاویر را با کمک دستان هنرمند محمدفخر از بچه‌های محله، روی دیوار نصب کنند. ابتدا دیواری در خیابان شهید عباسی را در نظر می‌گیرند، اما پس از رایزنی بنا می‌شود این یادواره در خیابان اصلی محله تولیدارو که حالا به اسم شهید یادگار است، اجرا شود تا تمام عابرائی که از محل می‌گذرند، دلیر مردهای شهید را به یاد آورده و فرزندان و پهلوانان این مرز و بوم را فراموش نکنند. از آن پس هر زمان که خبر قطعی شهادت یکی از بچه‌های محله به فخفوری می‌رسید، تصویر آن شهید بزگوار را از خانواده تحویل

■ موضوع: طولانی‌ترین دیوار نگاره از شهدا
■ شرح: تلاش بچه‌های محله برای زنده نگه داشتن یاد شهدا

در منطقه ۱۸ هنگامی که به محله تولیدارو وارد می‌شوید در خیابان شهید «حمیدرضا یادگار» یک تصویر دیواری نگاه شما را می‌رباید، با نقاشی‌هایی از سیمای ۸۵ شهید دلاور محله که جان خود را فدا کردند تا خاک ایران عزیزمان پاک از ردپای دشمنان باشد و آزاد از بیگانه‌های بدخواه. داستان ترسیم تصاویر این شهدای گرانقدر برمی‌گردد به زمان جنگ تحمیلی؛ هنگامی که ۲ رفاقی و بچه‌محل در یک روز و کنار هم به شهادت می‌رسند و بدل می‌شوند به نخستین شهدای محله تولیدارو؛ شهید «حسین قناعت» و شهید «حمیدرضا یادگار». در این زمان

زوریک مرادیان؛ نخستین شهید محله حشمتیه



■ موضوع: نخستین شهید ارمنی جنگ
■ شرح: تیم فوتبالی به نام شهید زوریک مرادیان هر سال در بازی‌های سراسری ارمنه که توسط باشگاه فرهنگی - ورزشی آرارات برگزار می‌شود شرکت می‌کند

زوریک مرادیان نخستین شهید ارمنی در جنگ تحمیلی ۷ تیرماه سال ۱۳۳۹ در تهران متولد شد. آن زمان محله حشمتیه جزو مناطق ارمنی‌نشین تهران محسوب می‌شد و زوریک در یک خانواده ۷ نفره متولد شد. او تنها پسر «واهان» و «کاتاری» بود و ۴ خواهر داشت. این پسر باهوش و ذکاوت اهل ورزش، به‌ویژه فوتبال بود. او بعد از پایان دوران دبیرستانش در کنکور سراسری شرکت کرد اما پذیرفته نشد و به همین دلیل به خدمت سربازی رفت، البته این ماجرا چندماه قبل از شروع جنگ تحمیلی اتفاق افتاد.

آرتوش اسکندری، از اعضای انجمن ارمنه، با بیان این مطلب درباره نحوه شهادت زوریک که در نخستین روزهای جنگ اتفاق افتاد می‌گوید: «زوریک پس از طی ۳ ماه دوره آموزشی در شاهرود به لشکر ۶۴ ارومیه منتقل می‌شود. ۸ ماه از خدمت سربازی او می‌گذشت که در نوزدهمین روز مهرماه سال ۱۳۵۹ در حمله‌ای فلفلیگیرکننده در پیرانشهر، هدف میگ و میراژ عراقی‌ها قرار گرفت. درحالی‌که زوریک آن روز در سنگر تنها بود و آماده دفاع و شلیک خمپاره بود، در حمله جنگنده‌های عراقی با اصابت یک بمب به سنگرش به شهادت رسید.»

به گفته اسکندری، بعد از به شهادت رسیدن زوریک، نامه‌ای از او به‌دست خانواده‌اش رسید که در آن از حال و هوای خودش، یادگان و دوستانش نوشته بود و از والدینش خواسته بود که با توجه به شرایط جنگی کشور مقررات خاموشی شبانه را رعایت کنند و به هواپیماها و بمب‌افکن‌های دشمن فرصت جهت یابی و شناسایی ندهند. همچنین دوستانش برای زنده نگهداشتن یاد و نام این شهید، تیم فوتبالی را به نام شهید زوریک مرادیان تشکیل دادند و این تیم هر سال در بازی‌های سراسری ارمنه که توسط باشگاه فرهنگی - ورزشی آرارات برگزار

می‌شود و نیز در دیگر مسابقات ورزشی شرکت می‌کند. اسکندری درباره نحوه مراسم تدفین این نخستین شهید ارمنی تعریف می‌کند: «به‌دلیل اینکه بستگان نزدیک زوریک، ساکن اراک بودند مجلس ترحیمی از سوی هیأت کلیسا و مدرسه آن شهر وابسته به خلیفه‌گری ارمنه تهران در کلیسای «مسروپ مقدس» نیز به مناسبت شهادتش برگزار شد. همچنین پس از انجام مراسم مذهبی در روز بیست و چهارم مهر ۱۳۵۹ در گورستان ارمنه (در جاده خراسان) در میان حزن و اندوه جمعیت کثیری از مشایعت‌کنندگان پیکرش به خاک سپرده شد.»